



## عوامل مؤثر در تاریخ

گویا ولتر متفکر بزرگ فرانسوی فرموده است که «فقط فلاسفه باید تاریخ بنویسند». اگر به ظاهر این حرف تسلیم شویم، ناچار باید بگوئیم همه کسانی که معلم تاریخ هستند، حق این بود که اول در رشته فلسفه لیسانس دریافت کرده بودند. اما حقیقت آنست که هر کس در کردورها و تنگناهای بی‌دروین تاریخ قدم گذارد، خود شهادت یک فیلسوف را به کاربرده است: تنگناهایی که از راهروهای پنهان اهرام مصر ناشناس‌تر، و از جاده ابریشم بی‌پایان‌تر، و از کوچه هفت‌پیچ حادثه آفرین‌تر اند.

در واقع آن کس که با تاریخ سروکار دارد، اگر حتی یک دوران کوتاه تاریخ را هم بادیده تعمق و بصیرت ورق بزند، دیدی فلسفی در زمینه روشن ذهن خود ایجاد کرده است.

هیچ پدیده‌ای در عالم تفکر بشری، بیشتر و بهتر از تداوم و پیوستگی حوادث تاریخی، آدم را به فلسفه خلقت عالم ایجاد آشنا نخواهد کرد و حقیقت آنست که فلسفه، یابه قول ویل دورانت «ملکه علوم» را هیچ فرزندی، مددکارتر و وفادارتر از تاریخ نیست. که تار و پود حیات فلسفه را تاریخ می‌بافد.

ما از قدیم شنیده بودیم که «هیچ کس در یک رودخانه، دوبار شنا نمی‌کند» این حرف را گویا «هراکلیتوس» فیلسوف یونانی گفته بوده و قصدش این بوده که زمان و مکان و افراد یعنی سه خط مثلثی که اساس تاریخ را تشکیل می‌دهند همیشه در تغییر و تبدیل بوده‌اند و بنابراین برخلاف نظر شاعر خودمان، هم وجود خلق مبدل میشود، و هم زمین کیخسرو و هم ملک قباد. و لسی البته این حرف را هم نباید از مورخ صاحب‌نظر خودمان، ابوالحسن زیدبیهقی معروف به ابن‌فندق، بپذیریم که میفرماید:

---

✨ آقای دکتر ابراهیم باستانی یاریزی استاد داشکده ادبیات دانشگاه تهران از نویسندگان شیرین‌قلم و محققان نکته‌یاب معاصر.

«هیچ واقعه نباشد از خیر و شر، که سانس گردد که نه در عهد گذشته مثل آن، یا نزدیک بدان واقعه بوده باشد»<sup>۱</sup>. فراموش نکنیم که این حرف را آدمی می‌زند، که در نسب، او را «عرقی به محمد بن جریر المورخ کشد»<sup>۲</sup>.

به همین سبب - برای کسی که در تاریخ کار می‌کند - نخستین اصل آشنائی اینست که از پیوستگی و تداوم تاریخ غافل نباشد، و بنابراین نخستین شرط تحقیق در یک فصل و یک موضوع تاریخی اینست که ما بدانیم این حادثه و این سانحه تاریخی در چه برهه از زمان، و در چه گوشه از مکان قرار دارد، ورشته‌هایی که او را و قهرمانان او را به گذشته پیوند می‌دهد کدام است، و مهمتر از آن، حوادث و اتفاقاتی که در آینده بدان پیوسته تواند بود. کدام میتواند باشد.

در تواریخ ماد استانی هست که لقمان حکیم «درسلک مماليك»<sup>۳</sup> یکی از بنی اسرائیل انتظام داشت و سبب آزادی وی آن شد که روزی آن شخص اسرائیلی با حریفی در لب رودی به لعب نرد مشغول می‌نمود - مشروط بر آنکه هر کس مغلوب شود، آب رود را

بتمام بیاشامد، یا نصف مستملکات خود را تسلیم نماید!

... خواجه لقمان مغلوب گشته، خصم، او را بر آشامیدن آب رود تکلیف نمود. چون این معنی متعذر بود، خواجه قبول فرمود که نصف اموال را تسلیم نماید. مهلتی طلبید و به خانه آمد، و آن شب را ... در ششدر محنت و اندوه سه روز رسانید ... صبح [روز بعد] جناب حکمت انتساب<sup>۴</sup> به دستور معهود به سلام خواجه، رفته او را در غایت ملالت یافت. از سبب حزن پرسید ... خواجه، صورت قضیه را با لقمان در میان نهاد، لقمان گفت بیاتنا به اتفاق کنار رود رویم ... آن شخص با لقمان و مالک او به کنار آب رسیده، جناب حکمت مآب، خصم را مخاطب نموده گفت: اگر خواجه مرا میگوئی که آبی را که دی روز در حین نرد باختن درین رود جاری بوده می‌باید آشامید، تو آن آب را باز میگردان تا بخورد! و اگر تکلیف می‌نمائی که آبی را که حالا در میان دو کنسار رود است و سمت جریان دارد بکار می‌باید برد، تو آبی را که از بالای آید نوسی ساز که با این آب مخلوط نشود ... تا به موجب فرموده عمل نماید ... و این معنی معین است که خواجه من با تو مقرر ساخته که هر آب که از اول آفرینش تا غایت درین رود روان بوده هست بیاشامد. لاجرم به یکی ازین وجوه اشارت باید نمود. حریف غالب، از استماع این حرف سراسیمه و مغلوب گشت»<sup>۵</sup>.

این داستان را، خونده‌میر، صاحب تاریخ حبیب السیر نقل کرده است، و هر چند داستان است، باز به قول ابن فندق «اگر کسی را شبهتی افتد که بعضی از تواریخ، موضوعات و مفتریات و اساطیر الاولین بود و بر آن اعتمادی نباشد ... حل این شبهت آنست که هر چه از

آن فایده‌ای باشد به نظر تحقیر و تصغیر وقت مبالغات بدان التفات نباید نمود».<sup>۶</sup>  
باری، داستان لقمان حکیم، انسان را به یاد پیوستگی تاریخ عالم و گفتار هر اکتیوس می‌اندازد، و تأکید می‌کند که هیچ حادثه کوچک و بزرگی نیست که به صورتی معلول حادثه قبلی یا علت حادثه بعدی نبوده باشد، و این همان رودخانه ساری و جاری حیات آدمیزاد و خلقت عالم است که از ازل درین پهندشت و بیابان بی‌انتها روان بوده و تا ابد هم چنان راه خواهد پیمود.

همان‌وادی است این بیابان دور که گم‌شد درولشکر سلم‌وتور  
با این مقدمات بود که خواستم عرض کنم، مطالعه تاریخ، خود برای هر کس یک دید فلسفی می‌دهد، و در واقع، یک فیلسوف، ممکن است مورخ نباشد، ولی هر مورخی لامحاله فیلسوف و حکیم هم هست که دریافت حکمت خلقت عالم و آدم، در گرو مطالعات اوست، و سالها قبل، بندتو کروچه Bendeto Croce ایتالیائی نیز گفته بود: «هر کس که مورخ باشد، فیلسوف نیز هست - خواه اینکه خود بخواهد، یا نخواهد».

بنابراین، آنجا که لقمان حکیم، آن پیوستگی رودخانه‌ها را برای مجاب کردن حریف بکار برد، در واقع پیوستگی و جریان بزرگ سیر اجباری (دترمینیسم) تاریخ عالم را بیان کرده بود، او یک مورخ فیلسوف یا حکیم بود و قدر و ارزش حکمت را خوب می‌شناخت و به همین دلیل بود که «... بعضی از علماء اخبار اعتقاد دارند که آن جناب را [یعنی لقمان را] میان نبوت و حکمت مخیر ساختند، و آن جناب، حکمت را اختیار فرمود»<sup>۷</sup> یعنی فلسفه را بر پیغمبری ترجیح نهاد.

پس، اگر در تاریخ می‌خوانیم که «شیه‌هوانگ‌تی» (فوت ۲۱۰ ق.م) امپراتور چین، فرمان داد که «تاریخ می‌باید از من شروع شود» متأسفانه فلسفه تاریخ رانمی‌دانست، و غافل بود که ملتی که سه هزار سال قبل از او تاریخ مدون داشته است، نه با ساختن دیوار چین، ارتباطش با سایر ملل قطع خواهد شد، و نه با سوختن کتابهایی - که در آن از وی مذمت شده بود - توانست رشته حیات خود را با گذشته و آینده ملتش بگسلد. به دستور او «هر کس که کتابی مخفی کرده بود، او را با آهن گداخته داغ می‌کردند، و محکوم بود تا آخرین روز حیات خویش در پای دیوار غول‌آسا کار کند».<sup>۸</sup>

اما بالاخره همین کتابهای تاریخ بودند که از وی یاد کردند به عنوان مردی که دیوار چین را ساخته بوده، و باز به عنوان آدمی که مادر خود را نیز تبعید کرده بوده است!<sup>۹</sup> کاش این فندق در آن زمان بود، و این چند سطر از مقدمه کتاب خود را برای «شیه‌هوانگ‌تی» می‌خواند که «... تصور باید کرد که آنچه متقدمان ساخته‌اند در مصالح امور خویش، چون مؤامره‌ای باشد متأخران را، وریش‌الخوافی تابع لقلوادم، و هیچ کس بدین علم

حاجتمندتر از ملوک و امرا نباشد ، زیرا که مصالح کلی عالم تعلق به‌رای و رویست ایشان دارد ، و هر چه در ممالک حادث شود از خیر و شر ، تمشیت و دفع آن ایشان را باید فرمود ، و ایشان به معرفت حوادث و وقایع ملک و مکاید حروب و تدبیرها - که ملوک گذشته کرده باشند - حاجتمند باشند ، چنانکه اطباءی عهد به اصول و معالجات و کتب متقدمان ...»<sup>۱</sup> حالا شما از شی هوانگ‌تی کتاب سوز بیشتر خبر می‌دانید یا از کنفوسیوس کتابساز که قرن‌ها قبل از او می‌زیسته است ؟ مسلماً ازدومی .

بنابراین مقدمات ، اگر کسی «دید فلسفی» تاریخ را پیدا کرد ، برای توجیه و نگارش يك حادثه تاریخی باید سه عامل اصلی و مهم را نخست مورد تحقیق قرار دهد ، و به عبارت دیگر ، يك محقق تاریخ سه عامل مهم را برای ساختن طرح تاریخی خود مورد مذاقه قرار خواهد داد . این سه عامل عبارتند از :

- اول ، محیط و اوضاع جغرافیایی محل وقوع يك حادثه تاریخی .  
- دوم ، زمان و موقعیت وقوع زمانی يك حادثه تاریخی  
- سوم ، شخصیت - یا شخصیت‌های موثر و عامل در پیدایش يك حادثه تاریخی  
درینجا به اختصار به اهمیت هر يك از این سه عامل اشاره میشود :

هیچکدام از علمای تاریخ ، نه آنها که خدارا عامل اصلی پیدایش تاریخ دانسته‌اند ، و نه آنها که قوه تکامل بشری را عامل دگرگونی‌های جامعه می‌دانند ، و نه آنها که تنها قهرمانان را تاریخ‌ساز شناخته‌اند ، و نه علمای مادی که با ارقام و آمار ، جبر نظریه تاریخی **Determinisme** را می‌خواهند بقبولانند ، هیچکس ، منکر این نیستند که به هر حال ، عامل محیط و اصل جغرافیائی در تاریخ تا چه حد اهمیت دارد . گویا يك فیلسوف آمریکائی گفته است : «تحوالات تاریخی و انقلابات عالم ، نتیجه پیدایش لکه‌های خورشید است» . البته ظاهراً این امر مسأله‌ای بی‌تناسب بنظر می‌رسد که نسبت لکه خورشید با انقلاب روزگار کمتر از نسبت گ... و شقیقه نمیتواند باشد ؟

اما او اینطور توجیه می‌کند : هر ۱۱ سال يك بار معمولاً لکه‌هایی در خورشید پیدا میشود ، این لکه‌ها باعث انقلابات جوی مهم است ، یعنی يك گوشه عالم ممکن است غیر عادی سرد یا گرم شود - این سردی و گرمی غیر عادی منجر به وزش بادهای و تغییر مسیر ابرها می‌شود ، پس دريك جابیش از حد باران خواهد بارید ، و دريك جا ممکن است اصلاً خشکسالی پیش‌آید . آن طوفان باعث قحطی و بیکاری کشاورزان ، و این خشکسالی موجب قحط و غلاوبینوائی کارگران و طبقات محروم خواهد گشت ، و عسّه نارضائیه‌ها از گرسنگی برخوردار خواهند گشت ، و درینجاست که باید منتظر يك انقلاب بزرگ بود .

حرف مارکس را اگر بخواهیم در تاریخ خودمان بیان کنیم ، کافی است تنها به يك

مورد آن ، یعنی واقعه حمله عرب اشاره کنیم :

مگر نه اینست که طغیان دجله و فرات ، موجب از میان رفتن مزارع و کشتزارهای بین‌النهرین ، و شکستن و بریدن بندها، ویکاری کشاورزان و هجوم آنها به شهرها - خصوصاً مدائن پای تخت - و فقر و بینوائی و کم غذایی ، و بالاخره بیماری اپیدمی شدید طاعون شد - که حتی شیرویه هم بدان در گذشت - و این فقر و نارضائی چنان شدید بود، که وقتی سپاه «کون برهنه عرب»<sup>۱۱</sup> به حوالی قادسی و سپس مدائن رسید، یزدگرد را در کوههای کردستان - در جستجوی پناهگاه و مفرو ملجأ می‌دیدیم؟

چه کسی میتواند منکر این عقیده خرافی باشد که مردم لیدیه و ماد فقط بر سر این عقیده اوزار جنگ را به زمین نهادند که در ۲۸ ماه مه (تابستان، ۷ خرداد) سال ۵۸۵ قبل از میلاد، خورشید گرفته بود؟

باید بمانیم و ببینیم که خشک سال امسال اروپا در پیروزی احزاب کمونیست اروپا چه نقشی بازی خواهد کرد، و اصلاً شبهه را قوی بگیریم، آیا دانشمندان روسی با ماهواره های خود توفیق نیافته‌اند مسیر ابرهای باران‌زا را از اروپا تغییر دهند؟ در مورد توجه به اصل جغرافیائی بیش ازین صحبت نمی‌کنم که مبادا خود تاریخ مورد بی‌اعتنائی قرار گیرد.

تنها کافی است اشاره کنم که همه تمدن‌های بزرگ عالم - مثل تمدن چند هزار ساله مصر و تمدن عظیم بین‌النهرین و تمدن بزرگ چین و تمدن بزرگ عیلام و تمدن موهنجودارو - در لابلای رسوبات و ته‌نشین رودخانه های نیل و فرات و هوانگ هو و کارون و سند، بزرگ شده و پرورش یافته‌اند.

- اما اصل زمان در پیدایش تاریخ، البته هم چنانکه گفتم وقایع تاریخ بهم پیوسته است، اما به هر حال، وقوع يك حادثه، فقط در يك زمان معین میتواند اتفاق افتد و لا غیر. همین حمله عرب را باز مثل بزنم: این تغییر بزرگ تاریخ عالم، خصوصاً میتواند فقط حوالی سالهای ۶۲۸ میلادی رخ دهد که امپراطور روم بدان صورت افتاده است و امپراطور ایران بدین وضع ، و دجله و فرات يك باره مثل دو اژدها طغیان کرده و سر برداشته‌اند ، و چین و هند در خود گرفتارند، و مردم حیره از حمایت ساسانی بی‌بهره‌اند و در جوار عرب به جنگ مدائن برخاسته، و حبشه، سالها پیش بر اثر حمایت ایران، در جنگ «اصحاب‌فیل» از ساحل یمن رانده شده است . آری حادثه قادسیه و یرموک فقط در این برهه از زمان می‌توانست اتفاق بیفتد و لا غیر.<sup>۱۲</sup>

- اما اصل شخصیت . این نکته آنقدر مهم است که بعضی اهل تحقیق، مثل کارلایل انگلیسی، اصلاً قهرمانان را عامل اصیل پیدایش حوادث تاریخی دانسته‌اند . البته این

نظریه تاحدی اغراق آمیز است و خصوصاً اگر عامل تأثیر محیط را در نظر بگیریم، مهم قهرمانان در وقایع تاحدودی پائین می آید، و شاید هم نظریه ای شبیه نظریه پیدایش «مرغ یا تخم مرغ» بدست آید که آیا قهرمانان اجتماع را تغییر داده اند و یا جاسعد، قهرمانان رابه و جور آورده است.

اما هرچه باشد، به هر حال منکر این نمی شود که تنها يك ناپلئون بود که می توانست در اوایل قرن ۱۹ میلادی، از مسکو تا اسپانیا و از غزه تا بروکسل را زیر مهمیز داشته باشد، و باز این تنها نادر بود که می توانست از بغداد تا دهملی بال قدرت بگشاید - نه مملک محمود سیستانی و نه تقی خان که کیلویه ای، حالا هر چقدر ما بخواهیم اینها را زاده اقتصاد محیط و محکوم جبر تاریخی بدانیم غیر ممکن است که از اثر حالات روحی و جسمی آنها در پیدایش تاریخ غافل بمانیم.

یکی دوشوخی - که تاحدی جنبه جدی هم دارد - بیجانیت :

یعقوب لیث راهمه می شناسند - او در سال ۸۲۶۲/۸۷۵ م. از خلیفه شکست خورد و در جندی شاپور ماند و به قولی از همین مردم لرستان و کردستان کمک خواست و سپاهها به صیحه هم فرستاد، او در فکر لشکر کشی مجدد بود، و خلیفه هم آنقدر ضعیف بود که ظرف سه سال نتوانست او را از جندی شاپور عقب براند، یعقوب در ۸۲۶۵/۸۷۸ م. در گذشت و علت مرگ او را - هر چند مرگ با خداست - این می دانند که طبیب خواست اسافل اعضاء او را معاینه کند<sup>۱۳</sup> و یعقوب نپذیرفت و خشمگین شد و گفت «مرد، هرگز... فلان خود را به مرد دیگر نشان نمی دهد»! و حاضر به حقنه نشد. «میگفت: مرگ از حقنه برای من بهتر است»! و بالنتیجه در گذشت. آیا اگر این مرد، درین مورد کوتاه آمده بود و چند سال دیگر زنده مانده بود، امکان نداشت مسیر تاریخ عوض شود؟ و اگر فی المثل توأم السلطنه جای یعقوب بود، درین مورد بخصوص، آیا اینقدر تعصب نشان میداد؟

متأسفانه، تاریخ همیشه در برابر چنین اگرهائی ساکت مانده است.

میگویند وقتی احمدخان اردلان به دستور شاه عباس قلعه رواندوز را در کردستان محاصره کرد، به علت طولانی شدن محاصره و استحکام قلعه، احمدخان خیال بازگشت داشت، در راه به پیرزنی برخورد. پیرزن از خان پرسید که معطلی شما در تسخیر قلعه چیست؟ خان احمدخان به شوخی گفت: راه دخول مسدود است. پیرزن شوخ طبع گفت: در شب زفاف من هم راه دخول مسدود بود، منتهی چون طرف من مرد بود در سبک حمله قلعه را گشود!... خان احمدخان بهرگ غیرتش برخورد و ماقوم رابه سر بازان گفت: فردا دسته جمعی حمله بردند و اتفاقاً قلعه گشوده شد. «۱۴ (۸۱۰۲۵/۱۶۱۶ م)

راستی اگر این حرف را آن زن نزده بود، و اگر احمدخان چنین روحیه غروری در

مقابل زنان نداشت ، آیا تاریخ کردستان به همین صورت باقی می ماند که مانده است ؟  
اینجاست که میشود گفت وضع روحی و مزاجی شخصی شخصیت های تاریخی در  
بیماری از حوادث مؤثر است .

ما شنیده ایم که کسانی که میخواسته اند در زمان وزلرت میرزا آقا خان نوری ، حکومت  
ناحیه ای را بدست آورند ، چون فرمان آنها حاضر می شد ، یک روز قبل - طرف عصر - پیش  
پیشخدمت مخصوص میرزا آقاخان میرفتند و به او رشوه ای میدادند و توصیه می کردند که  
«آب آلو یادت نره»! علت این بود که میرزا آقاخان بیوست مزاج داشت - و میدانیم که  
بیماری از بیماریها ، خصوصاً خشم و ناراحتی ، نتیجه سوء مزاج است - صبح زود پیشخدمت  
آلوی خیسانده به میرزا آقاخان میداد و او آنروز سر حال می آمد و هرچه را می آوردند ،  
با خوشحالی امضا میکرد .

حرف را به شوخی و انبساط کشاندم ، ولی به هر حال لازم بود بگویم که دید این بنده  
در مقالاتی که نوشته ام - بر چه مبنا و اساسی بوده است ، و اصلاً هر واقعه تاریخی را از کدام  
دریچه می بینم .

این را هم عرض کنم : هرچه در عالم اتفاق می افتد مربوط و محکوم یک قدرت قاهره  
است که آن را به قدرت خدائی تعبیر می کنند . انسان اسیر زمان و مکان خود است . البته  
تاریخ ، بدون انسان ساخته نمی شود ، ولی تاریخ را هم ، انسان نمی سازد ! اینجاست که  
انگشت تحیر اهل فلسفه بدانان گزیده می شود که چیزها می بینند که با اصول ابتدائی  
نظام فکری آنها موافق نیست و لا اقل عدالت خداوندی را مورد سوال قرار میدهد

مرحوم فؤاد کرمانی فرموده است :

ما تجربه کردیم که دنیای دنی  
هر گزنده کام به مسکین و غنی  
کآن خواجه بمرده باد و صد عدل قماش  
همسایه بمانده زنده از بی کفنی

اینکه آدمی مثل ویل دورانت ، بایست و چند جلد تاریخ تمدن عالمش ، باز هم  
میگوید « قسمت عمده تاریخ ، حدس است ، و باقی تعصب » بدین علت است که آدم - اگر  
« اقیانوس العلماء » هم باشد - نمیتواند به کنه قضایا پی ببرد . من خود نیز ، در این مقام تحیر ،  
روزی ، گفته ام :

یک عمر شدیم . جو تاریخ و سیر  
واز جمله علل باز گرفتیم خبر  
حق بود که علت العلل بود و دیگر  
باقی همگی عوارض زود گذر  
درین مقام است که انسان آرزوی کشف و شهود می کند و مثل مولانامی گوید :  
بارب ، آن تمیزده مارا به خواست  
تاشناسیم آن نشان کؤ ز راست

(از مقدمه کوچه هفت پیچ)

- ۱ - تاریخ بیهق ص ۸.
- ۲ - تاریخ بیهق ص ۹.
- ۳ - مملوك = بنده
- ۴ - مقصود لقمان است که نوکر آن یهودی بود.
- ۵ - مآثر الملوک، خواندمیر، نسخه خطی مجلس، ص ۲۶.
- ۶ - تاریخ بیهق ص ۱۶.
- ۷ - مآثر الملوک ص ۲۵.
- ۸ - دیوار و کتاب، از ژرژ لوئیز بودگز، ترجمه کامبیز فرخی، آیندگان ۱۹ خرداد ۱۳۴۷.
- ۹ - وگویا درین کتابها حرفهایی راجع به مادرش زده بوده اند.
- ۱۰ - تاریخ بیهق ص ۱۵.
- ۱۱ - قول هرمان در حضور خلیفه دوم عمر، حماسه کویر، ص ۳۵۵ به نقل از تذکره شوشتر.
- ۱۲ - شنیدم رندی گفته بوده: میشود تاریخ را از امروز شروع کرد رو به عقب خواند تا به اصل خلقت رسید و از حوادث گذشته تجربه گرفت. این حرف، آرزوی آن زن را به یاد آدم می آورد که میگفت: «اگر دوباره دختر شدم، میدانم شب اول چطور عروسی کنم!»
- ۱۳ - چون بواسیر داشت، در واقع میخواست به قول دکترها toucher کند!
- ۱۴ - تاریخ مردوخ کردستانی ج ۱ ص ۱۰۴.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

جان گداخته

شعر روان زجان و روان گداخته است  
جان را گداخته است و از آن شعر ساخته است

نظم روان زآب روان سینه را بهست  
نادان چه داند آنکه سخندان بگناه نظم

سایر ترمذی - قرن ششم